



۲۰۱۷/۰۵/۱۰



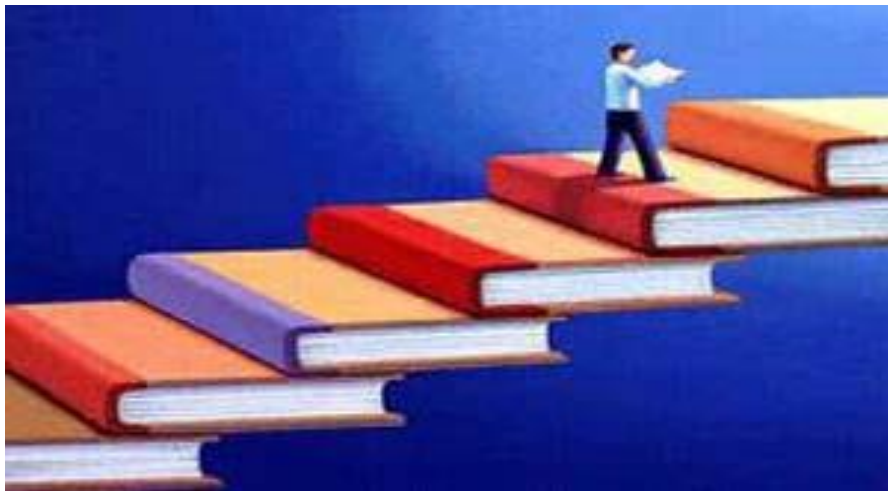
بصیر صباح

تحقیق و جست و جو در ادبیات فولکلور و نقل قول های مشهور

بخش سیزدهم

با همه بله، با من هم بله؟

ضرب المثل بالا ناظر بر توقع و انتظار است. دوستان و بستگان مخصوصاً افرادی که خدمتی انجام داده منشأ اثری واقع شده باشند، همواره متوقع هستند که طرف مقابل به احترام دوستی و قرابت و یا به پاس خدمت، خواست شان را بدون چون و چرا اجراء نماید. و به معاذیر و موازین جاریه متعذر نگردد و گرنه به خود حق می دهند از باب رنجش و گلایه به ضرب المثل بالا استناد جویند. عبارت بالا که در میان تمام طبقات مختلف مردم بر سر زبان هاست، به قدری ساده و معمولی به نظر می رسد که شاید هرگز گمان نمی رفت ریشه تاریخی و مستندی داشته باشد. ولی پس از تحقیق و بررسی، ریشه مستند آن به شرح زیر معلوم گردیده است:



مولینیر (Molière) هنرمند و داستان نویس معروف فرانسه، درامی دارد بنام "شوخی پتولن" (Pierre Pathelin) تئاتر کمیک پتولن به عنوان شاهکاری از قرون وسطی به یادگار مانده که نگارنده اصلی آن ناشناس و در حدود سال ۱۷۴۰ میلادی نگاشته شده است. موضوع درامه مزبور به این شرح و مضمون بوده است که: یک نفر تاجر تکه فروش به نام گیوم، تعداد یک صد و بیست رأس گوسفند خریداری کرد و آن را به چوپانی به نام آنیویله داد تا برایش نگاهداری و تکثیر نماید. چون چندی گذشت تاجر متوجه شد که نه تنها گوسفندانش زیاد نمی شوند، بلکه همه ماهه تقلیل پیدا می کنند. علت را جویا شد، چوپان جواب داد:

"من گناهی ندارم، گوسفندان بیمار می شوند و می میرند". تاجر قانع نشد و شبی در آغل گوسفندان پنهان گردید، تا به جریان قضیه واقف شود.

چون پاسی از نیمه شب گذشت، متوجه گردید که چوپان داخل آغل شده، گوسفند پرواری را جدا کرد و سرش را بریده، و به یک نفر قصاب که همراه آورده بود فی المجلس فروخت. تاجر از آغل خارج شد و چوپان را کتک مفصلی زده، تهدید کرد که قریباً وی را تحت تعقیب قانونی قرار داده، به جرم خیانت در امانت به زندان خواهد انداخت. چوپان از ترس مجازات و زندان راه پاریس را در پیش گرفت و به وکیل حقه باز زبردستی به نام "اوکاپاتلن" مراجعه و تقاضا کرد که از وی در محکمه دفاع نماید.

وکیل گفت:

"قطعاً پول کافی برای حق الوکاله داری؟"

چوپان گفت: "هر مبلغی که لازم باشد می پردازم".

وکیل گفت: "قبول می کنم، ولی اگر می خواهی از این مخمصه نجات پیدا کنی از هم اکنون باید سرت را محکم ببندی و همه جا چنین وانمود کنی که گیوم تاجر چنان بر سر تو ضربه زده که قوه ناطقه را از دست دادی و زبانت بند آمده است! از این به بعد وظیفه تو این است که در خانه و کوچه و بازار و همچنین در مقابل رئیس محکمه (قاضی) و هر کسی که از تو سؤال یا بازجویی کند، فقط صدای گوسفند دریاوری و در جواب سؤال کننده فقط بگویی بع! بع!"

چوپان دستور وکیل را به گوش جان پذیرفت و قبل از آنکه تاجر اقدام به شکایت نماید در محکمه از او شکایت کرد و جلسه قضا پس از انجام تشریفات مقدماتی در موعد مقرر با حضور مدعی و مدعی علیه و وکیل شاکی تشکیل گردید. در جلسه محکمه چون وکیل چوپان متوجه شد که تاجر مورد بحث همان کسی است که خودش نیز مقداری تکه از وی گرفته و قیمتش را نپرداخته بود، لذا سرش را پایین انداخت و دستمالی به دست گرفته، تظاهر به دندان درد کرد. ولی تاجر او را شناخت و به قاضی گفت:

«این شخص که وکالت چوپان را قبول کرده، خودش به من بدهکار است و به زور چرب زبانی و چاپلوسی یک قواره ماهوت برای همسرش "گیومت" از من گرفته. هر دفعه که مراجعه می کردم، گیومت با نهایت تعجب اظهار بی اطلاعی می کرد و می گفت که شوهرش پتولن سخت بیمار است و پتولن هم از درون خانه به تمام زبان ها آنچنان هنیان می گفت که من از ترس و وحشت فرار می کردم. این وکیل حقه باز به جای دفاع از مؤکل؛ خوبست دین و قرض خود را اداء نماید.»

قاضی محکمه زنگ زد و گفت: «فعلاً موضوع طلب شما مطرح نیست، هر وقت شکایت کردید به موضوع رسیدگی خواهد شد.» آنگاه چوپان را برای ادای توضیحات به جلوی میز قضا حاضر نمود. چوپان در حالی که سرش را بسته بود عصا زنان

۱- نام صحیح این نویسنده بزرگ فرانسوی "ژان بتیست پوکلن (Jean-Baptiste Poquelin dit Molière) است. چون داستان های انتقادی مخصوصاً طنز های انتقادی می نوشت همه آثارش زیر نام مستعار (مولیویر) نشر می شد که با گذشت زمان به همین نام مستعار نخست شهرت ملی و سپس شهرت جهانی شیدا نمود و آثارش در اکثر زبان های جهان ترجمه گردیده است. (ناشر: ولی احمد نوری)

پیش رفت و هر چه قاضی سؤال می کرد، فقط جواب می داد: "بع!". وکیل از فرصت استفاده کرد و گفت: «آقای رئیس، ملاحظه می فرمایید که مؤکل بیچاره من در مقابل ضربات این تاجر بی رحم بی انصاف، چنان مشاعرش را از دست داده که قادر به تکلم نیست و صدای گوسفند می کند!» گیوم تاجر اجازه صحبت خواست و جریان قضیه را کما هو حقه بیان داشته، چوپان را به حقه بازی و کلاه برداری متهم نمود. ولی چون "بع" کردن چوپان و زیرکی و زبردستی وکیل مدافع تماشاجیان جلسه و حتی اعضای دادگاه را تحت تأثیر قرار داده بود، لذا رأی به حقانیت چوپان و محکومیت تاجر صادر کردند. چوپان با خیال راحت از محکمه خارج شده، راه خانه را در پیش گرفت. پاتلن وکیل زبردست که مقصود را حاصل دید به دنبال چوپان روان گردید و گفت:

«خوب، دوست عزیز، دیدی با این حقه و تدبیر چگونه حاکم شدی و تاجر با لب و روی کشال از محکمه خارج شد؟»

چوپان جواب داد: "بع!" وکیل گفت: «جای "بع" کردن تمام شد. فعلاً مانعی ندارد که مثل آدم حرف بزنی.»

چوپان مجدداً سرش را به طرف وکیل برگردانید و گفت: "بع!"

وکیل گفت: «اینجا دیگر جلسه قضاء نیست، حالا می خواهیم راجع به حق الوکاله صحبت کنیم. صدای گوسفند را کنار بگذار و حرف بز.»

چوپان باز هم حرف وکیل را نشنیده گرفته، پوزخندی زد و گفت: "بع بع!". طاقت وکیل طاق شد و با نهایت بی صبری گفت: «دیگر چرا بع بع می کنی؟ محکمه تمام شد. حکم محکمه را هم گرفتی. بگو ببینم چه مبلغ برای حق الوکاله من در نظر گرفته ای؟» چوپان مرتباً بع بع می گفت و به جانب منزل می رفت. وکیل چون دانست که کلاه سرش رفته و چوپان با توسل به این حربه و حيله حتی یک فرانک هم به عنوان حق الوکاله نخواهد پرداخت، از آنجایی که خود کرده را تدبیر نیست و چاره ای جز سکوت و خاموشی نداشت، با نهایت عصبانیت گفت: «با همه بع، با من هم بع؟!» این عبارت رفته رفته به صورت ضرب المثل درآمد و در کشور ایران تغییر شکل داده به جای عبارت مزبور «با همه بله، با من هم بله؟»^۲ می گویند. اما عده ای از معاصرین ضرب المثل بالا را از واقعه جالبی می دانند که بین پدر و پسری که عنوان و شاخصیت پدر بالاتر و والاتر بود به شرح زیر رخ داده است:

یکی از رجال سرشناس به فرزند و احتیاط را از دست ندهد، لازم است با مردم به صورت کجدار و مریز رفتار کند تا هم خلاقی از وی سر نزد و هم کسی را نرجانده باشد. به تو فرزند عزیزم نصیحت می کنم که در مقابل تقاضاها و خواهش های مردم هرگز جواب منفی ندهی. هر چه می گویند، کاملاً گوش کن و در پاسخ هر جمله با نهایت خوشرویی بگو: "بله، بله"، زیرا مردم از شنیدن جواب مثبت آنقدر خوششان می آید که هر اندازه به دفع الوقت بگذرانی تأخیر در انجام مقصود خویش را در مقابل آن بله ناچیز می شمارند.»

فرزند مورد بحث پند پدر را به کار بست و در نتیجه قسمت مهمی از مشکلات و توقعات روزمره را با گفتن کلمه "بله" مرتفع می کرد. قضا را روزی پدر، یعنی همان ناصح خیرخواه، راجع به مطلب مهمی به فرزندش تلفون کرد و انجام کاری را جداً خواستار شد. فرزند بیانات پدر بزرگوارش را کاملاً گوش می کرد و در پاسخ هر جمله با کمال ادب و تواضع میگفت: "بله، بله قربان!" پدر هر قدر اصرار کرد تا جواب صریحی بشنود، پسر کماکان جواب می داد: "بله قربان. کاملاً متوجه شدم چه می فرمایید. بله، بله!". بالاخره پدر به تنگ شد و در نهایت عصبانیت فریاد زد: «پسر، این دستورالعمل را من به تو یاد دادم. حالا با همه بله. با من هم بله؟!»

۲- در زبان زیبا و اصیل دری افغانستان این ضرب المثل "ایرانی" را (پیش پنج هم پنج پیش صاحب پنج هم پنج) می گوینم که ضرب المثل زیبایی است. (ناشر: ولی احمد نوری)

ارشدش که برای اولین بار معاونت یکی از وزارتخانه ها را بر عهده گرفته بود از باب موعظه و نصیحت گفت: «فرزندم، مردم داری در این کشور بسیار مشکل است، زیرا توقعات مردم حد و حصری ندارد و غالباً با مقررات و قوانین موضوعه تطبیق نمی کند. مرد سیاسی و اجتماعی برای آنکه جانب حزم

پایان قسمت سیزدهم

ادامه دارد

قسمت اول تا یازدهم این مطب را به کمک لینک های آتی مطالعه کنید"

بخش اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۱.pdf

بخش دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۲.pdf

قسمت سوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۳.pdf

قسمت چهارم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۴.pdf

قسمت پنجم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۵.pdf

قسمت ششم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۶.pdf

قسمت هفتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۷.pdf

قسمت هشتم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۸.pdf

قسمت نهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۰۹.pdf

قسمت دهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۰.pdf

قسمت یازدهم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۱.pdf

قسمت یازدهم (۲)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۲.pdf

قسمت یازدهم (۳)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۳.pdf

قسمت یازدهم (۴)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۱_۴.pdf

قسمت دوازدهم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sabah_b/b_sabah_tahqiq_wa_jostojo_dar_adabiyaat_folklor_۱۲.pdf